



أصول الفقه

متن نمونه

استاد علی فرحانی

صوت دروس حوزوی ۹۶
پیاده‌سازی توسط: مجتمع آموزشی صدا

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مجتمع آموزشی صدا است

تهیه این جزو تنها از طریق سایت یا کanal صدا جایز است

www.soda96.ir

@soda96

جلسه ۳

موضوع علم اصول. خلاصه‌ی بحثی که ما در جلسات سابق خدمت شما ارائه کردیم، این طوری شد که ما در دو جلسه اول یک مقداری از مفردات بحث را جدا جدا رسیدگی کردیم در جلسه‌ی پیش سیر بحث را رسیدگی کردیم و این طوری شد که ما در مقام تعریف علم اصول دو تا مشکل داشتیم. چطوری تعریف کنیم که این دو بحث داخل علم اصول باشند.. تکرار میکنم دوباره. من البته صحبت‌های صاحب قوانین و صاحل فضول و شیخ انصاری را توضیح ندادم حرفهای آخوند خراسانی و آخوند خراسانی بوده. و بعد آقای مظفر میخواسته آن را جواب دهد بعد حرف آنها چی بوده که آخوند به آنها اشکال گرفته ما فعلاً حرف آنها را اطرافش را رسیدگی نکردیم. بحث نکردم از اصل. این بحث میماند برای اول جلد دوم شما. آقای مظفر این مطلب را در ابتدای جلد دوم موضوع علم اصول رسیدگی کرده. خاصیت بحث تعریف و موضوع و اینها یک خاصیت این چنینی دارند که کل علم اصول را با خودش میکشد! نه ما میخواهیم جامعیت و مانعیت تعریف را رسیدگی کنیم میخواهیم بگیم که موضوع چی هست که همه‌ی اطرافش را در بر میگیرد معلوم میشود همه‌ی مباحث علم اصول را باید بیاریم تا بینیم چه مرزی میخواهیم برایشان مشخصی کنیم.. ثمره‌ی علمی و عملی هم دارد این مسئله‌ی دیگری است اول خودش را بررسی کنیم بعد ببریم سراغ ثمره اش. البته اگر بشود بررسی اش کنیم.. خلاصه‌ی مطلب به اینجا رسید که ما عرض کردیم یک مسئله‌ای وجود داشته در مسئله‌ی موضوع علم اصول گفتیم که البته قدمای در ضمن موضوع علم اصول رسیدگی میکرددند بعضی تا در ضمن تعریف گفتند بعضی ها در ضمن غایت گفتند بعضی ها اصلاً یک بابی درست کردن به نام ملاک مسئله‌ی اصولی. اینها همه‌ی اش قریب المخرج به هم اند هم خانواده اند ما میخواهیم یک حرف بزنیم اینجا. میخواهیم بفهمیم به چی بگیم اصولی به چی نگیم اصولی. چه چیزی را جزء اصول بدانیم چه چیزی را جزء اصول ندانیم حالا تو هر کدام از این باب‌ها بحث بشود اشکالی ندارد. خب، گفتیم که آقا در سابق بر شیخ انصاری، صاحب قوانین یک مطلبی داشت آمد گفت موضوع علم اصول حجت است خب بعد بحث از حجیتش کرد.. بعد صاحب قوانین، صاحب فضول اشکال کرد سوال کرد که آقای صاحب قوانین نتیجه حرف شما این است که مباحث اصول خیلی هاش باید از علم اصول بیرون رود، فایده ندارد! ما میاییم فصلی را که شما در حد آوردید را حد میکنیم یه کم توسعه ایجادش میکنیم، توسعه ثمره اش داخل شدن آن چیزهایی که در ذهن شما خارج بوده. ما آنها را داخل میکنیم. شیخ انصاری یک دفاعی کرد از صاحب قوانین که آقای صاحب فضول همین توسعه را که میخواهی بدھی تو حرف صاحب قوانین هم هست. حالا حرفهای چی بوده را من کار ندارم همین مقدار را ما یاد بگیریم فعلاً کافی است تا رسید به آخوند خراسانی. آخوند که آمد گفت که آقا، خب یک اشکالی کرد به حرف شیخ و حرف صاحب قوانین. و دفاع کرد از صاحل فضول. بعد از آن اشکال خب حالا من فرض هم میکنم آن اشکال را ندارد، فرض هم میکنم که صاحب قوانین و صاحب فضول دو تا حرف هم زدند، و توسعه‌ای هم که صاحب فضول درست کرده، توسعه خوبی است! نهایت کار آخر مسئله، توسعه‌ای که شما دادید چقدر از مشکل را حل میکنند. فرض کنید من به آن تضییق صاحب قوانین کاری ندارم، اصلاً فرض میکنم صاحب قوانین هم مثل تو صاحب فضول-همانطور که استادم شیخ انصاری گفت- توسعه داده! حالا کار ندارم واقعاً توسعه داده یا نداده! فقعاً این محل بحث نیست. قبول میکنم غایت ما یمکن ان یقال حرف شما چیه؟ بیشترین حدی را که توسعه میدهید چیه؟ آن را بیارید. هر چقدر زور دارید بگذارید. بعد از آنکه تمام زورتان را زدید من آخرش به شماها میگم که آقا هنوز حرفتان کامل نیست نتوانستید مشکل را کامل حل کنید. چرا؟ آخوند به اینها گفت از یک طرف صغیریات از علم اصول بیرون ماند و از یک طرف اصول عملیه. باید این

دوتا را بیاریم داخل. آقای مظفر گفتیم که همین اشکال که صغیریات بیرون مانند را به استاد خودش هم گرفت. گفت جناب آقای نائینی تو که شاگرد آخوند هستی باز هم در حرف تو، صغیریات مشکلشان حل نشده. بلکه کبریات هم مشکلشان حل نشده! چون من یک صغیری و کبری دارم که بهش میگم قیاس اصولی و یک نتیجه دارد که آن نتیجه میرود تو قیاس فقهی، یک صغیری فقهی میگیرد با آن نتیجه ای که از اصول آمده باز مشکلت را حل میکنی.

حرفی که شما دارید میزند آمدید اینها را اصولی کرده! اینها حرف استاد آقای مظفر است. آقای مظفر گفت آنجا حرفی که صاحب قوانین و صاحب فصول زدنده همه‌ی این کبریات را اصولی کردند-فرض کنیم که قوانین هم این طوری بوده- مشکلی که آنها داشتند داخل کردن این صغیریات در علم اصول بود. آخوند هم بهشان گفت که شما اینها را داخل علم اصول نکردید. اما شما ای استاد من طوری حرف زدید که کانا کبری هم بیرون بردید! من آدمدیم عبارت تقع نتیجتها فی طریق استنباط مشکل را حل کردم. گفتم اینها همه داخل علم اصول میشود. گفتیم بعد آمدیدم سراغ مشکل بعدی، مشکل اصول عملیه. از زمان آخوند تا زمان آقای مظفر کمتر کسی به اشکال خروج اصول عملیه التفات داشته! به این اشکال که آخوند اشکالش به آنها این است که شما اصول عملیه را نتوانستید داخل علم اصول کند. کمتر کسی توانسته.. فهمیدن خود این اشکال خیلی مهم است. حالا بتواند جواب بدهد یا نه، یک مسئله هست. اما اینکه خوب لمس کند این اشکال چطوری است خود این خیلی مهم است. بله یک سوالی از قدیم مطرح بود که فرق اصول عملیه و قواعد فقهیه چیه؟ اما اینکه حالا فرق اصول عملیه و قواعد فقهیه را مشخص کردیم اصول علمیه داخل علم اصول بشود یا نشود، تو مقام تعریف کردن و میز بخشی به مسائل علم اصول، محدوده را درست مشخص کنیم خود این مسئله یک پهلوانی میخواهد که انصافاً آقای مظفر این اشکال را لمس کرده. گفتیم برای حل این اشکال دوم آقای مظفر توسعه داد در کلمه‌ی حکم شرعی. گفت مگر من نمی‌گم استنباط حکم شرعی، حکم شرعی دو سخ است. حکم شرعی ظاهري و حکم شرعی باطنی. حکم شرعی ظاهری نتیجه اصول عملیه است و حکم شرعی واقعی نتیجه امارات است. با این توسعه ای که در معنای حکم شرعی دادم مشکل حل میشود. پس من علم اصول را معنا میکنم به قواعدي که این قواعد تقع نتیجه‌ی این قواعد-نتیجتها فی طریق استنباط حکم شرعی- این قید برای ادخال صغیری و کبری هست و توسعه‌ی حکم شرعی برای ادخال اصول عملیه است. تمام شد. این تا اینجا گفتیم که بعد از اینکه آقای مظفر این مطلب را بیان کرد-آقایون من دارم از کل آن شلوغی مطالب هی دارم مطلب را شسته رُفته بیرون میکشم خلاصه بشود مشخص بشود- بعد از اینکه آقای مظفر این مطلب را گفت بعد گفت که حالا و من هنا بظهور، یک نکته‌ی دیگری از این حرف من آشکار میشود. که جناب استادنا اکبر، آخوند خراسانی، با این حرفی که ما زدیم یک حقی به شما میدهیم که شما دو تا اشکال در حرف قدمای پیدا کردید، و گفتید اینها حل نمی‌شود با حرف قدماء، این دو تا اشکال خوبی بود. اما با توضیحی که من دادم دیگه محتاج به این نیستم که من تعریفم را دو خط کنم! یک خط بنویسم و بعد بگم اصول عملیه با خط بعدی داخل میشود که بگم «او» مباحث اصولی، علم اصول علمی است به قواعدي که تقع فی طریق استنباط، یا تقع نتیجتها فی طریق استنباط، بعد بگم استنباط حکم شرعی اصول عملیه را نمی‌گیرد بعد بگم «او» با آن یک چیز دیگری بنویسم که اصول عملیه داخل شود که دو خط تعریفم بشود! با این توضیحی که من دادم دیگه نیازی به آن دوخط تعریف نیست. ما بر همان عبارت قدماء که فی طریق استنباط حکم شرعی گفتند، که در قالب ..علم اصول این را گفتند در موضوع علم اصول این را گفتند در تعریف علم اصول این را ذکر کردند همه‌ی تعاریف قدماء و متاخرین در این تیکه شریک است که علم اصول قواعد .. فی طریق استنباط اند. آقای مظفر میگه من همین عبارت را حفظ میکنم. فقط حکم شرعی را توسعه میدهم مشکل حل میشود. خلاص. پس دیگه ثمره اش این شد که من تعریف آخوند را دیگر نیاز ندارم با لحاظ این مطلب آقای مظفر موضوع علم اصول را بیان میکنند. حالا موضوع علم اصول را از آقای مظفر بخوانیم.

موضوع علم الاصول:

إنَّ هَذَا الْعِلْمُ غَيْرُ مُتَكَلِّلٍ لِلْبَحْثِ عَنْ مَوْضِعٍ خَاصٍ، بَلْ يَبْحَثُ عَنْ مَوْضِعَاتٍ شَتَّى { آقایون دقت کنید به این نکته عبارتی، موضوع علم وقتی ما میگیم، برای چی داریم میگیم موضوع علم؟ موضوع را شما در منطق

آقای مطهری معنا کردید. آقای مطهری که انصافا شاهکار کرد در اینجا، یک توضیحی داد گفت ما یک محوری میخواهیم که مباحث علم دورش بگردد. بعد گفت حالا ببینیم، که ما به این میگیم موضوع علم، حالا ببینیم وقتی خواستند این محور را بیان کنند چطوری به کار بردنش؟ چی تعبیری به کار بردن؟ پس موضوع باید واحد باشد که همه دورش جمع بشوند که بعد وقتی بخواهند یک علم را مشخص کنند از این بدن، سرش را نشان بدهند بگویند این است. موضوع واحد میشود مثل سر این بدن. خب اگر قرار شد علم از موضوعات شتی بحث کند، موضوعات شتی عبارت اخیر این است که ما در علممان موضوع نداریم، موضوع یعنی محور واحد. بین موضوع در مقابل محمول، در منطق کلمه‌ی موضوع را خواندیم. موضوع مشترک لفظی است یک بار میگم موضوع در مقابل محمول و یک بار میگم موضوع علم، منظور من از موضوع علم چی هست؟ آن عبارت آقای مطهری، آن محوری که همه دورش میگردد، همه‌ی قضایا به موضوعاتها و محمولاتها حول یک محور اند! من به آن محور میگم موضوع علم. معلوم شد؟ حالا وقتی دارم میگم موضوعات شتی دارم یعنی چی؟ موضوع در مقابل محمول را دارم میگم، یعنی قضایا شتی و پراکنده دارم که هر قضیه یک موضوع دارد. این موضوعات شتی یعنی من موضوع علم اصول، یعنی موضوع ندارم. دقت کنید. یعنی «بل بیحث عن موضوعات شتی» شما باید بنویسید مساوی است با موضوع نداشت. وقتی این طوری شد پس حالا من موضوع ندارم. با چی میخواهم حل کنم را با غایت علم اصول. غایت را باید... میگم {
تشترک کلها فی غرضنا المهم منه، و هو: استنباط الحكم الشرعی.} سوال: .. /جواب: آخر جلسه‌ی

پیش گفتم که آقای مظفر یجمع کل آن عبارت انتهایی میخواهد بگوید که با همان غایتی که قدمًا گفتند فی طریق استنباط حکم شرعی، توسعه‌ای که من در معنای حکم شرعی دادم با دقیقی که مردم کافی است. ایشان میخواهد بگوید همان عبارت کافی است. اشکالاتی که بهش وارد شده دیگه وارد نیست. حالا اینجا دوستا تعریض میکند به حرف صاحب قوانین و صاحب فصول و شیخ انصاری {**فلا وجه لجعل موضوع هذا العلم خصوص «الأدلة الأربع» فقط،**} که این بشود حرف صاحب قوانین مثلا! {**و هي: الكتاب والسنة والإجماع والعقل، أو**}

بإضافة الاستصحاب،} یا اینکه بگم این چهارتا به علاوه‌ی استصحاب موضوع علم اصول اند! یا اینکه بگم این سه تا به علاوه‌ی این یکی بشود چهارتا به علاوه‌ی قیاس و استحسان! {**أو بإضافة القياس والاستحسان،**}
کما صنع المتقدمون.} بگم که مثلا این ها موضوع علم اصول اند! آقای مظفر میگه کل این بدختی ها مال این

است که شما نه اینکه نتوانستید ملاک را معلوم کنید مجبور شدید خود مباحث را در ضمن موضوع علم بشمارند بگویند این و این و این علم اصول اند. اگر میتوانستند ملاک را مشخص کنند لازم نبود که این مصاديق تک به تک در موضوع علم اصول قرار بگیرد! من مظفر ملاکش را درست کردم گفتم قاعده این است و نتیجه‌ی این قواعد در طریق استنباط قرار میگیرد و استنباط حکم شرعی، حکم شرعی هم دوجور است. مشکل حل میشود. من با این کار ملاک قشنگی دادم یک خط ملاک است. دیگه من مباحثم را تک به تک در موضوع علم اصول نمیشمارم. هرجا رفتم تو هر بحثی باید ضابطه ام را پیاده کنم. الآن ببینید دیگه من تو مباحث الفاظ که آدمد به شما گفتم ضابطه‌ی در مباحث اصول در فلان جای الفاظ هست پس اصولی است فلان جا نیست پس اصولی نیست! در استصحاب ضابطه پیاده میشود پس اصولی است برایت ضابطه پیاده میشود پس اصولی است مشخص میکنم براتون. پس یک تعزیضی هم به قدمًا میکنند که اینها به درد نمی خورد. این تا اینجا. بعد آقای مظفر یک نکته‌ای را اینجا میگوید خواهشا دقت کنید. تا الان داشتم در مورد چی صحبت میکردم پرونده‌ی بحث ما چی بود؟ ملاک مسئله‌ی اصول که میخواستیم در ضمن تعریف مشخصش کنیم. بعد هم به شما گفتیم که یک عده‌ای این ملاک مسئله‌ی اصول را در ضمن تعریف بیان کردن و یک عده‌ای در ضمن موضوع بیان کردن و یک عده‌ای در غایت بیان کردن. تا اینجا درست است؟ کسی هست که با ما نیامده؟! اینجا میخواهیم یک نکته‌ی دقیقتری بیان کنیم. چرا بعضی ها در ضمن موضوع علم اصول مطرحش نکردن؟ رفتن در تعریف گفتند مثلا؟ چرا بعضی ها بردن در غایت بیان کردن؟ قدما در ضمن موضوع گفتند هم صاحب قوانین و هم صاحب فصول و هم شیخ انصاری. شیخ انصاری هم که آمده به حرف این دو نفر رسیدگی کرده در بحث خبر واحد رسیدگی کرده! تو این بحث تحت عنوان موضوع هذا العلم

بیانش کرده. چرا آقای مظفر این مطلب را در ضمن تعریف گفت و دیگه در ضمن موضوع اشاره به این بحث عملاً نمی کند بسطش نمی دهد؟ چرا قدماء روی موضوع زوم کردند و از آقای مظفر به این طرف اصلاً روی موضوع زوم نکردند؟ اینجا بر میگردد به یک بحث نزاع فلسفی! اینکه آیا اصلاً ما قائل هستیم به اینکه هر علمی محتاج به موضوع است یا قائل نیستیم؟ آقای مظفر که فیلسوف خوبی هم بوده، قائل شده به اینکه ما در علم محتاج به موضوع نیستیم. این حرف که «بأن العلم لا بد له من موضوع يبحث عن عوارضه الذاتية» جمله‌ی معروف حاشیه ملاعبدالله است. آقای مظفر میگه کی گفته لابد؟ هیچ لابدی وجود ندارد تو هیچ برهانی بر این مطلب اقامه نشده آقای مظفر تو ادامه این پاراگراف اشاره به این مبنایشون دارد. که آقا من اصلاً قائل نیستم علم موضوع میخواهد **و لا**

حاجة إلى الالتزام بأن العلم لا بد له من موضوع يبحث عن عوارضه الذاتية في ذلك العلم، كما

تسالمت عليه كلمة المنطقين فإن هذا لا ملزم له ولا دليل عليه. {این حرف دلیل الزام کننده ای دارد و نه برهانی دارد هیچی ندارد! این یک اجماع بین منطقیون بوده که ما قبولش نداریم. رفقاً من این بحث را الان باز نمی کنم که موضوع میخواهیم یا موضوع نمی خواهیم چون ربطی به بحث اصولی ما ندارد و یک بحث فلسفی است که آیا هر علمی موضوع میخواهد یا نمی خواهد؟ کار با ذاتی باب برهان میخواهد. باید برمی آنجا رسیدگی کنیم. این بحث دخیل در اصل حرف ما ندارد آن چیزی که شما به دردتان میخورد که یاد بگیرید همان نکته‌ی اول است شما فقط داشته باشید که آقای مظفر موضوع را قبول ندارد. موضوع علم را قبول ندارد همان محوری را که دورش میگردد. موضوعات که میگیم یعنی موضوع قضیه .. وقتی میگید موضوعات.. بگزارید من پیاده اش کنم! مشترک لفظی است.. آقا هر قضیه ای یک موضوع دارد و یک محمول. این قضیه شماره‌ی یک. و قضیه شماره‌ی دو هم یک موضوع دارد و یک محمول. قضیه شماره‌ی سه هم یک موضوع دارد و یک محمول دارد. الى آخر.. علم ۶۰۰ قضیه دارد که موضوع و محمول دارند. آقایون فلاسفه میگویند در بین این قضایا یک محوری هست که آن محور این قضایا را به هم پیوند داده! .. به موضوع علم. حالا آن محور چیه؟ روی موضوعات است؟ یا روی محمولات است؟ کجا قضیه هستند؟ و از کجا قضیه بدست می آید؟ آن خودش یک مباحثی را می طلبد جاش هم الان اینجا نیست ما به اون میگیم موضوع علم. بله خب علم قضیه دارد و هر قضیه هم موضوع دارد خب این که کسی حرفی ندارد که علوم موضوع دارند یعنی قضیه موضوع ندارد! اگر این حرف را بزنی هیچ کس قبول نمیکند.. والا هر علمی بالآخره مرکب از قضایا هم اگر قضیه حملیه باشد محتاج به موضوع و محمول اند پس موضوعات دارند را همه قبول داریم دعوا سر کی است؟ سر موضوع علم. موضوع علم چیه؟ یک اصطلاح دیگری است کلمه‌ی موضوع علی سبیل اشتراک لفظی است اینجا. به این محور میگیم موضوع. آقای مظفر میگوید من این محور را قبول ندارم. چرا؟ منطقیون میگویند لابدیت. من هیچ لابدیت ندیدم هیچ برهانی بر این مطلب اقامه نشده. یک فایده کوچلو هم همینجا بگم حاشیه کتابتان یادداشت کنید. چون میدانم یادتان میروند خودم دیگه تواضع میکنم میگم بنویسیدش..! آن نکته هم این است گفتم دقت عبارتی است. آقای مظفر نگفته که ما دلیل داریم که موضوع نیست. دلیل نداریم که موضوعی باید باشد! یک بار شما میگی من برهان دارم برهان میارم که علم نمی تواند موضوع داشته باشد. این نقطه‌ی مقابل است. قدمای منطقیون گفتند موضوع میخواهیم لابد. باید باشد نمی شود که باشد برهان داریم بر این مطلب. یک کسی میاد میگه نخیر برهان داریم که نمیشود باشد اصلاً نداریم ممتنع است. نه اینکه امکان دارد و حالا پیدا نکردیم! نه اصلاً ممتنع است نباید موضوعی وجود داشته باشد! نمی شود وجود داشته باشد اگر باشد تالی فاسد پیش میاد. آقای مظفر نگفته نمی تواند نباشد! نباید باشد و.. این طوری حرف نزدہ آقای مظفر گفته من دلیلی پیدا نکردم. لاحاجه. لا دلیل عليه. لا ملزم له. نه اینکه برهانی بر عدمش دارم! رفقاً این دوحرف است. پس اگر بخواهیم سطح بندی کنیم کسانی را که تو بحث موضوع اند میگیم تو سه تا سطح اند کسانی که موضوع را قائل هستند میگویند که باید باشد کسانی که موضوع را قائل نیستند و میگویند که نباید باشد و کسانی که این وسط اند میگویند ما نه دلیل این طرفی ها فهمیدیم چیه و نه دلیل آن طرفی را! ما که دلیل پیدا نکردیم حالا که دلیل نداریم چیکار کنیم؟ فعلاً ساکتیم تا دلیل برایش پیدا شود! آقای مظفر این وسط است. مفهوم شد؟ از لاحاجه و لاملزم له و لا دلیل عليه فهمیدیم. دلیلی بر وجودش نیست نه یعنی اینکه دلیلی بر عدمش هست! واضح است.

رفقا اینها و اضحات است اما بعدا در درس خارج میبینید که همینها معرفه‌ای است. این سه تا را نفکیک میکنند بعد آقای مظفر را ممکن است ببرند در صفحه آنهاست که گفتند نداریم. بعد باهاش یک کارهایی انجام بشود و یک ثمراتی پیدا بشود! و بعد بگویند که عبارتهای آقای مظفر تنافض گویی است و یک طرف این طوری گفته و یک طرف طور دیگری گفته! همینجا ما داریم کربه را سر حجله میکشیم که نه آقا ایشان بنده خدا تبیینی که کرده تبیین اینچنینی است.

سوال:

جواب: میگویند که در تعریفتان حرفی از موضوع نیامده؟ میگیم نه. چرا؟ کسانی که میخواهند علم را تعریف کنند با موضوعش کارکنند میگویند علم نحو علمی است که از احوال کلمه و کلام بحث میکنند و موضوعه الكلمه و الكلام. علم المنطق علم الباحث عن احوال معرف و الحجه و موضوعه المعرف و الججه. کسی که بخواهد با موضوع تعریف کند خود موضوع را می‌آورد در تعریف کار تمام میشود. اما اگر کسی نخواهد با موضوع کار کند نه، آقای مظفر هم با موضوع کار نکرد غایت را آورد تقع نتیجتها فی طریق استنباط. لذا اول فائدتها را بخوانید.}

فائدته:

إنَّ كُلَّ مُتَشَرِّعٍ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَا مِنْ فَعْلٍ مِنْ أَفْعَالِ الْإِنْسَانِ الْأَخْتِيَارِيَّةِ إِلَّا وَلَهُ حُكْمٌ فِي الشَّرِيعَةِ
الإِسْلَامِيَّةِ الْمَقْدَسَةِ: مِنْ وَجْبٍ أَوْ حَرْمَةً أَوْ نَحْوَهُمَا خود این عبارت خیلی عبارت قشنگ و ارزشمندی است اما حالا چرا ارزشمن است فعلا کار ندارم! من فعلا آن خط ربط مباحث ملاک مسئله‌ی اصولی را بگم تا آخر، این قدر دقت در عبارتهای ایشان است که هر کدام را بخواهی توضیح دهی طولانی میشود **{من الأحكام الخمسة}**. **{**هر متشرعی میداند که هر فعلی از افعال اختیاری انسان، یک حکمی در شریعت اسلام دارد **{ و يَعْلَمُ أَيْضًا أَنْ** **تَلَكَ الْأَحْكَامُ لَيْسَ كَلَّهَا مَعْلُومَةً لَكُلَّ أَحَدٍ بِالْعِلْمِ الْمُضْرُورِيِّ،** **{**ابن احکام همه شان بدیهی نیستند برای ما. اگر بدیهی بودند ما مشکلی نداشتیم. اما همه‌ی احکام بدیهی نیستند **{ بل يَحْتَاجُ أَكْثَرُهَا إِلَى إِثْبَاتِهَا إِلَى إِعْمَالِ النَّظَرِ وَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ، أَيْ: أَنَّهَا مِنَ الْعِلْمِ الْنَّظَرِيِّ.** **{**بدیهی و نظری منطقی را دارد میگوید ضروری و نظری در منطق. میگه احکام یک عده‌ی زیادیش از احکام نظری اند که ما بدلشان نیستیم باید برایشان پیدا کنیم باید دلیل برایشان پیدا کنیم استدلال بیاریم حالا که استدلال میخواهیم بیاریم اینجا ارزش علم اصول معلوم میشود **{ و عَلَمُ الْأَصْوَلُ هُوَ الْعِلْمُ الْوَحِيدُ الْمَدْوُنُ لِلَاسْتِعَانَةِ بِهِ عَلَى الْاسْتِدَالَلِ عَلَى إِثْبَاتِ الْأَحْكَامِ** **الشَّرِيعَةِ.** عبارتی بود که گفتم در جلسه‌ی پیش که ما به وسیله‌ی این احکام یستعان بھا علی اثبات حکم شرعی. یستدل بمعونتها علی اثبات حکم شرعی. دارد همان مطلب را تکرار میکند

سوال: کدام احکام بدیهی است و کدام احکام نظری؟

جواب: احکامی در شریعت داریم که اینها جزء بدیهیات هستند. شما بعضی هاشون را میگید ضروریات مذهب و بعضی هاشون را میگید ضروریات دین. ضروریات دین مثل وجود نماز که ضرورت مذهب نیست. ممکن است یک چیزهایی پیدا کنید که جزء ضروریات دین نباشد بعضی از فرق اصلا قبولش نداشته باشند اما جزء ضروریات مذهب باشند مثل عقد موقت، متعه. اهل سنت قبول ندارد اما همه‌ی شیعه قول دارند. آنها چون بدیهی اند محتاج به استدلال نیستند. یعنی چی؟ یعنی آقای مظفر من آن مثالی که برآتون زدم از اقیموا الصلاه، مثالش ثمره‌ی فقهی ندارد چون خود نماز امر بدیهی است من برای استنباط وجوب صلاه محتاج به استدلال به اقیموا صیغه افعل و صیغه افعل حجت فی الظہور نیستم چون بدیهی است. نظری نیست که استدلال بخواهد اگر استدلال میخواهد استدلال را همانطوری میکردم اما در واقع استدلالی نمی خواهیم یعنی مثال من برای پیاده کارگاه علم اصول بود. نه اینکه واقعا ارزش فقهی داشت. تو فقه نماز و جوش چون بدیهی است لذا اصلا استدلال پذیر نیست. اینها ضروریات فقه اند. وارد لمعه که شدیم باید همین شکل اول باید مبادی تصویری و تصدیقی اش را به شما یاد بدهند و موضوع علم فقه را هم به شما یاد بدهند و جایگاه کتابهای فقهی را هم به شما یاد بدهند متدا استدلالهای فقهی را هم به

شما یاد بدهند بعد وارد میشوند .. تا بعد آنجا بهتون بگم که اینها جزء ضروریات فقهی هستند یا نه.. مثل صلاح برای کل مسلمین بدیهی است. هرکس پاش را در اسلام بگذارد میداند که نمازی هست. دیگه الان بدیهیه یومیه است.. الان من میدانم نماز واجب هست یا نه؟ استدلال پذیر است؟ بدیهی است دیگر. وقتی یک چیزی بدیهی شد دیگه استدلال نمی خواهد. مگر نگفتنی بدیهی و نظری از امور حسی اند، بدیهی اولی نگفتنی بدیهی اولی، گفتنی بدیهی است یعنی بالاخره الان بدیهی است الان محتاج به استدلال نیست. حالا یک روزی استدلالی تو خارج دیدی، باشد! اما حالا بدیهی است اشکال ندارد استدلال نمی خواهد. اما اکثر احکام این طوری نیستند نظری اند و استدلال پذیر نیستند!

سوال: ..

جواب: یعنی اگر کسی قائل به موضوع بود.. بینید ملاک را که میخواهید معلوم کنید روی ملاک حرف بزنید ملاک باید جامع و مانع باشد. حالا ملاک شما مرکب از چیه؟ از موضوع و غایت؟ از موضوع به تنها یی؟ غایت به تنها یی؟ یا از هیچکدام؟ ملاکتان چی هست؟ ایشان - آقای مظفر - میگوید من ملاکم را با غایت درست کردم من گفتم استعانت بر استدلال بر احکام.. آخر جلسه‌ی پیش گفتم با توضیحی که دادیم.. با آن تقعنتیجه‌ها اول و آن توسعه‌ی در حکم شرعی در انتهای مشکل حل میشود. دیگه موضوع را کاری نداریم آقای مظفر میگه من موضوع را کاری ندارم غایت من با این توضیحی که دادم کامل است لذا آقای مظفر گفت که آن عبارت قدمای کافی است. و علی ما ذکرنا فی التعريف البتہ. اشکالاتی بهش بود اما علی ما ذکرنا فی التعريف کفایت میکند.

سوال: ..

جواب: این مال ولو کان عقلیا است که هنوز نگفته‌یم! وقتی گفته‌یم بعد.. (!)

سوال: یک سری از مباحث که ثمره‌ی حکم شرعی ندارد جزء ...؟

جواب: به خاطر اینکه از سخن باید و نباید اند بالاخره اینها ماهیتشان باید و نباید است این مال ماهیت حکمت نظری و عملی است ماهیت را باید دقت کنیم..

سوال: ..

جواب: من از حقیقت و اعتبار بحث نکردم مقدماتی دارد که ما تو کلاس طی نکردیم قبل از کردیم.. از این جهت مباحث اینها را باید طی کنیم لذا من ایشان اسمی نیاوردم! لذا من اجزاء تعریف را بررسی نکردم کسی هم بهم نگفت این را که جنسش چیه و فصلش چیه عرض خاصش چیه و.. هر قیدی برای چیه؟ اینها را من بررسی نکردم. مال این است که ما از ابتدای حقیقت و اعتبار در منطق شروع نکردیم. یعنی آن کاری را که سر تعریف جدل و خطابه کردیم سر تعریف علم اصول نکردیم {

فائدته إذا الاستعانة على الاستدلال للأحكام من أدتها.

تقسیم ابحاثه:

نقسم مباحث هذا العلم إلى أربعة أقسام: این اربعه اقسام همان چیزی است که شما در کتاب الموجز در ضمن تقسیم مباحث علم اصول خواندید فقط یک فرق آنجا وجود دارد آن هم این است که تو الموجز یک مقداری کاملتر از این بحث خواندیم تو الموجز خارج این بحث را خواندیم چون از زمان آخوند الی یومنا هذا دو ملاک برای تقسیم بندی علم اصول وجود دارد یک ملاک این تقسیم چهارگانه است و یک ملاک تقسیم به مباحث عقلیه و مباحث لفظیه است. آقای سبحانی هر دو را فرمودند و بعد هم گفتند رتبنا کتابنا علی ترتیب کفایه. البتہ نشان میداد مختارشان چهارتایی است اما تبعیت از مشهور میکنند والا اگر بخواهیم علی سبیل مختار بیان کنیم باید چهار بخشی باشد. آقای مظفر چهار بحث را بیان کردند و همان طوری هم بیان کردند که در الموجز بحث کردیم. که آقا اگر یادتان باشد که گفتنی قیاسات اصولی کبریات دارند که این کبریات همه شان در یک باب اند میشود باب حجج.

صغریاتشان، ما دو سری صغیریات در علم اصول داریم صغیریات عقل و صغیریات ظهور. صغیریات عقل مثل ملازمه‌ی کل ما حکم به العقل بر مستقلاً عقلیه حسن و قبح، مثل مقدمه‌ی واجب که کل ما یلزم فعله شرعاً یلزم مقدمته شرعاً. مثل اجتماع امر و نهی مثل ترتیب و مثل سایر مباحثی که در مباحث عقلیه مطرح شد. ظهور هم که گفتیم صیغه افعال و صیغه نهی و مفاهیم و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و اینها. حالاً ما فرض میکنیم که آنجا خواندید یک. بدھکار باشید اول! ثانیاً حالاً انشا الله سر هر بحثی هم که رسیدیم مخصوصاً تو این مستقلات و غیر مستقلات دوباره قیاسش را بیان میکنیم برایتان سر جاش که رسیدیم قیاسش را با اجزائش بیان میکنیم. حالاً بخوانیم:

۱- مباحث الالفاظ: و هي تبحث عن مواليل الالفاظ و ظواهرها من جهة عامه، { فقط یک خصوصیت قشنگ می‌آورد ما این را تو موجز مفصل توضیح دادیم! من جهت عامه را چرا می‌آورد؟ آقای مظفر میخواهد بگوید چون علم اصول قاعده است یک. و در طریق استنباط حکم است دو. مباحثی که جزئی هستند و یک فرد بیشتر ندارند ولو اینکه در طریق استنباط حکم کمک میکند اما قاعده نیستند! قاعده نباشد به درد علم اصول نمی‌خورند. بحث از خصوص ماده‌ی امر است ماده‌ی نهی است ماده‌ی کتب است اینها بحث‌های اصولی نیستند. استطرادی اند. چرا؟ چون قاعده نیستند. ما گفتیم قواعدی هستند که در طریق استنباط اند **{نظیر البحث عن ظهور صيغة افعال} في الوجوب، و ظهور النهي في الحرمة ...** {نهی که میگیم یعنی صیغه نهی، نه ماده‌ی نهی! چون ماده‌ی نهی که قاعده نیست و من جهت عامه نیست به درد نمی‌خورد **{و نحو ذلك}**.

۲- المباحث العقلية: و هي ما تبحث عن لوازم الأحكام في أنفسها {لوازم احکام، آقا وقتی یک چیزی واجب است لازمه اش این است که مقدمه‌اش واجب باشد مثلًا، حالاً من به واجب این شئ چطوری رسیدم؟ بخواهد با الفاظ باشد با اجماع باشد میخواهد با بدیهی فقهی باشد، میخواهد با شهره باشد بالآخره وقتی من به واجب یک چیزی رسیدم کلمًا یلزم فعله شرعاً یلزم. و جب مقدمه شرعاً بازهم. ملازمه‌ی بین وجوب شئ و وجوب مقدمه اش. حالاً وجوب شئ لفظی باشد یا غیر لفظی. ما کاری بهش نداریم. می‌فرماید ما لوازم احکام را باهاش کار داریم. لازمه‌ی وجوب شئ را باهاش اینجا کار داریم **{و لو لم تكن تلك الأحكام مدلولة للفظ، كالبحث عن الملازمة بين حكم العقل و حكم الشرع، و كالبحث عن استلزم و جب الشيء لوجوب مقدمته - المعروف هذا البحث باسم «مقدمة الواجب» - و كالبحث عن استلزم و جب الشيء لحرمة ضدة المعروف باسم «مسألة الضد»}** {اینها غیر مستقلات عقلیه اند آن اولی هم عقل و شرع، میشود مستقلات عقلیه **{و كالبحث عن جواز اجتماع الأمر والنهي ... و غير ذلك.}**

۳- مباحث الحججه: و هي ما يبحث فيها عن الحججية والدلليّة، {اثبات حجيتها و کبریات **{كالبحث عن حججية خبر الواحد و حججية الظواهر و حججية ظواهر الكتاب و حججية السنة و الإجماع و العقل ... و ما إلى ذلك.}**} هرچی از حجج داریم. قیاس و استحسان هم همینجا هستند ولو آنکه ما در آخر حجت ندانیمshan!

۴- مباحث الاصول العملية: و هي تبحث عن مرجع المجتهد عند فقدان الدليل الاجتهادي، {پس کل ما تقدم از سه تا مبحث گذشته، دلیل اجتهادی بودند حالاً میاییم تو دلیل فقاهتی **{كالبحث عن أصل البراءة و الاحتياط والاستصحاب و نحوها.}**

فمقاصد الكتاب - إذاً أربعة. و له خاتمة تبحث عن تعارض الأدلة
و تسمى «مباحث التعادل والترابيح» فالكتاب يقع في خمسة أجزاء إن شاء الله تعالى.

و قبل الشروع لا بد من مقدمة يبحث فيها عن جملة من المباحث اللغوية التي لم يستوف البحث عنها في العلوم الأدبية أو لم يبحث عنها. {یا اینکه اصلاً ازشان بحث نشده یا اینکه بحث مستوفی نشده از

اینها که ما اینها را در مقدمه‌ی علم اصول بحث و بیان میکنیم. نکته‌ی آخر برای تمام کردن کار برای کسانی که میخواهند تحقیق کنند کار کنند.. او لا یک پاورفی دارد اینجا پاورقی خوبی هم هست این را شاگردان آقای مظفر زند حق هم دارند! آقای مظفر اینجا گفته تعادل و تراجیح میرود تو خاتمه مثل موجز! در موجز تو خاتمه اش بود دیگه! مثل کفایه.. وقتی جزء دوم را شروع کردند آقای مظفر در مقدمه‌ی جزء دوم بیان کردند که طبق این سیستم چهارتایی باید تعادل و تراجیح برود تو خاتمه! لازمه‌ی این سیستم چهارتایی این است که مباحث تعادل و تراجیح باید برود تو بحث سه. یعنی مباحث حجج! حالا چرا این طور است این حرف درست است یا نه، انشاء الله باشد برا اصول ۳. دیگه اینجا جای رسیدگیش نیست. ما ملزم هستیم که کتاب را بخوانیم فقط جاهایی که کتاب نیاز دارد به اطلاعات سابق، من بیانش میکنم. بماند تا برود جلد دوم در مقدمه اش بحث کنیم. این یک نکته. حالا نکته‌ی تحقیقی را عرض کنم. آقای مظفر یک پاورقی اول کار زد که این تحقیق را اولین کسی که ابداع کرد کی بود؟ مرحوم اصفهانی! حرف خلافی بلدید اینجا؟ همه میگویند مال مرحوم اصفهانی بوده. ما هم گفتیم مال ایشان بوده قرار نبوده همه چیز را آنجا لو میدادیم اگر لو میدادیم دیگه نونمان تخته میشد گذاشتیم برای اینجا.. بعد از این این تمام شد حالا، به نظر میاد ریشه‌ی این مطلب در ملازمات و مستقلات، حرف شیخ انصاری است بر این مطلب! و از ظاهر عبارات شیخ هم بر میاد که شیخ بابی به نام ملازمات عقليه در علم اصول داشته! از کجای ظاهر عبارات شیخ؟ بگذارم ببرید خودتان بگردید یا آدرس بدhem؟ این نشان میدهد که مرحوم اصفهانی از کسایی بوده که رسائلش را خوب خونده! تولید این حرف بدست مرحوم اصفهانی مال خوب خواندن رسائل بوده. شیخ در چندین جای علم اصول و از جمله در رساله‌ی استصحاب، در کتاب استصحاب این مطلب را بیان کرده. از بنده پیش شما و دیعه تا بحث مفاهیم، در بحث مفاهیم خاتمه ای داریم آنجا یادمان بیارید عبارت شیخ را برایتان متذکر میشویم.. اما بدانید ریشه‌ی حرف مال شیخ بوده {

